



راهی برای در امان بودن از فتنه‌های آخرالزمان!

آیت الله قرهی در جلسه درس اخلاق اخیر خود گفت: اولیاء خدا می‌فرمایند تا انسان زنده هست، ابلیس ملعون (شیطان رجیم) و ایادی‌اش هم زنده هستند.

آیت الله قرهی در جلسه درس اخلاق اخیر خود گفت: اولیاء خدا می‌فرمایند تا انسان زنده هست، ابلیس ملعون (شیطان رجیم) و ایادی‌اش هم زنده هستند.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و سی و دومین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شده در پی می‌آید.

اگر خدا هست، شیطان هم هست!

یکی از ادله بروز خواطر نفسانی و شیطانی درون انسان، این است: ما غفلت کردیم و باور نکردیم که شیطان، همیشه و همه جا وجود دارد. یعنی اگر خدا هست، شیطان هم هست. اگر حق هست، باطل هم هست. اگر انسان، این را دائم برای خود بیان می‌کرد و متذکر می‌شد، باورش می‌شد که باید همیشه مراقب باشد. شاید کارش به این نمی‌رسید که خواطر نفسانی و شیطانی، او را محاصره کنند و دیگر گرفتار شود و نتواند از این گرفتاری خود بیرون آید.

لذا این نکته، نکته بسیار مهمی است که اگر انسان، این را دائم به خود تذکار دهد که شیطان هست، شیطان موجودیت دارد و تصور نکند که فقط خدا هست و فقط حق، هدایت، رشد و حسنات هست، بلکه بداند در کنار این‌ها، شیطان هم هست؛ خطرات نفسانی و شیطانی بر او غالب نخواهند شد. مطلب فوق، فرمایش پیامبر اکرم، حضرت محمد مصطفی(ص) است که فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالَةُ وَ الرُّشْدُ وَ الْعِي وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْآجِلَةُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ لَعَنَهُ اللَّهُ» [۱]. حضرت با این روایت شریفه، تمام مردم را انداز می‌دهند و می‌فرمایند: ای مردم! بدانید که جز این نیست (حتمی است و جز این، راه دیگری وجود ندارد) که خدا هست، اما شیطان هم هست. این فرمایش حضرت، انداز عجیبی است! یعنی غفلت نکن، دائم شیطان وجود دارد.

شیطان و فریب دادن تا لحظه مرگ!

برخی از اولیاء خدا ذیل این روایت شریفه، نکاتی فرمودند. از جمله این که فرمودند: یک دلیل این که انسان به خطرات نفسانی و شیطانی، ورود پیدا می‌کند، این است که تصور می‌کند اگر تا بعضی جاها پیش رفت، دیگر شیطان، حداقل برای او وجود خارجی ندارد. اولیاء خدا می‌فرمایند: تا انسان زنده هست، ابلیس ملعون (شیطان رجیم) و ایادی‌اش هم زنده هستند. ابلیس ملعون از خدا خواست که خدا! اجر و مزد این عبادات ظاهری من - که این هم لطف خداست و مشخص می‌شود این قدر پروردگار عالم، عادل است که حتی اجر عبادت ظاهری را هم عنایت می‌کند - را این قرار بده که من مهلت داشته باشم تا بندگان را گمراه کنم و ببینم چه کسانی به سمت من می‌آیند.

لذا وقتی به خداوند عرضه داشت که به من مهلت بده، خدا به او فرمود: تا وقت معینی به تو مهلت می‌دهم، اولیاء خدا می‌فرمایند: یکی از موارد این وقت معین، شاید در زمان حکومت حضرت حجت(چون الآن در زمان امامت ایشان هستیم و هنوز حکومتشان، آغاز نشده است)، یعنی آغاز دولت مهدوی باشد، اما یکی از موارد دیگر این است که شاید حتی در آن زمان هم شیطان وجود داشته باشد، منتها در آن زمان، طبق روایات شریفه، از بس عقول مردم کامل می‌شود و به حد رشد می‌شود، کید شیطان، ضعیف می‌شود «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» [۲].

لذا حداقل تا زمانی که آقا جان نیامدند، باید بدانیم که شیطان برای همه ما، چه بنده حقیر مذنب، چه شما مؤمنین و حتی اولیاء خدا، وجود دارد و در لحظه مرگ هم می‌آید. برای بعضی‌ها، جنودش را می‌فرستد، برای برخی هم که مراتب عالیّه دارند، خودش می‌آید. می‌آید که چه کند؟ که آن لحظه آخر، فریب بدهد و دین را بگیرد. لذا شیطان، در آن لحظه آخر، برخی از جلوات دنیا را جلوی چشم فرد می‌آورد. مثلاً به کسی که هنوز فرزندش ازدواج نکرده، می‌گوید: ببین خدا - نعوذ بالله - عادل نیست، در این دوران که کسی به کسی نیست و یک عده هم گرگ هستند، آماده‌اند که به زن و بچه‌ها، اهانت و جسارت کنند. دیدی - نعوذ بالله - خدا، عادل نیست؟! یا در مورد کسی که به شیئی علاقه‌مند است، با همان‌ها فریبش می‌دهد. مثلاً به طرفی، فرشی، قطعه زمینی، باغی، ویلایی، مغازه‌ای، شغلی، عنوانی و ... فریب می‌دهد تا دین انسان را بگیرد. لذا برخی در آن زمان با

و سوسه‌های شیطان احساس می‌کنند که همه چیز دارد از دست می‌رود و پوچ است. پس شیطان حتی در آن لحظات آخر هم می‌آید.

مراقبه، حتی الموت!

لذا اولیاء الهی، اگر گرفتار خواطر نفسانی و شیطانی نمی‌شوند و مراقب هستند، به این علت است که یک نکته را می‌دانند و آن، این که شیطان، همیشه هست. این انذار پیامبر(ص) هم همین مطلب را برای ما بیان می‌کند که «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ». همان‌طور که خدا هست، شیطان هم هست. «وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ»، حق هست، باطل هم هست، در عالم همیشه همین‌طور است و حداقل تا ظهور آقا جان، طبیعی است که همین‌طور است. عالم، عالم حق و باطل است و همیشه در کنار حق، باطل هم وجود دارد.

«وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالَةُ»، غیر از بنده که دور من خط قرمز بکشید، مباحث اخلاقی و هدایتی وجود دارد، مجالسی که جوان‌های باصفایی مانند شما شرکت می‌کنند، وجود دارد، در عین حال، ضلالت، گمراهی‌ها و شبکه‌های انحرافی هم وجود دارد. پس این‌طور نیست که بگوییم وقتی هدایت هست، ضلالت نیست، همیشه این دو با هم هستند. حسب روایات شریفه، ای بسا به این که اتفاقاً آن جبهه ضلالت، جلوات و کارایی‌شان هم بیشتر باشد، یعنی خوب کار می‌کنند که این را هم باید گفت: مع‌الأسف! جبهه هدایت کم است. مباحثی که انسان را به سمت خدا و انسانیت انسان که انسان، انسان بما هو انسان و خلیفه خدا و مسجود ملائکه الهی شود، نسبت به مجالس دیگر کمتر است. اما مجالس گمراهی زیاد است. لذا مع‌الأسف می‌بینی که در شبکه‌های اینترنتی و مجازی، مطالب فسق و فجور و کذب و دعوت به باطل و نفس دون و شهوات زیاد است، اما شبکه‌های هدایتی مگر چقدر است؟! اگر بخواهیم نسبی حساب کنیم، گاهی یک پنجم هم نمی‌شود، چه ماهواره‌ها، چه سایت‌های اینترنتی، چه شبکه‌های اجتماعی و ...

لذا انسان باید بداند که اگر هدایت هست، ضلالت هم هست. یعنی چه؟ چرا حضرت این‌طور بیان می‌کنند؟ یعنی دلخوش نباشی که من دیگر به جایی رفتم که محلّ هدایتی است، مراقب باش به ضلالت و گمراهی نیفتی. دلخوش نباش که خدا، ارحم الراحمین است - که هست - و ذوالجلال و الاکرام، هادیان الهی فرستاده و زمین بدون حجت الهی و اولیاء الهی نمی‌ماند - که نمی‌ماند - اما مراقب باش که شیطان و شیاطین هستند، من الجنة و الناس. دلت به این خوش نباشد که دیگر در مجالس الهی وارد شدی.

مگر محضر پیامبر نبودند؟! پیامبر، آن شمس هدایت، مستقیم دارد نورافشانی و هدایت می‌کند، اما امکان دارد که بعضی‌ها هم باز فریب شیطان را بخورند. لذا تصوّر نکنیم که اگر به مجلس خوبی رفتیم، دیگر تمام شد. مجالس اولیاء و ابرار و مجالس وعظ، حصن حصین است، اما این‌طور نیست که تصوّر کنیم همین که به آن مجالس می‌رویم، تمام است.

البته حال مجالس وعظ، به واسطه حضور جوان‌های خوب و باصفا، مؤمنین و متدینین و آن‌هایی که اهل حال و معنا هستند، حال دیگری است و اثر می‌گذارد و حال انسان را تغییر می‌دهد و ای بسا آن‌جا دیگر غلبه نفس دون و شیطان نباشد و بلکه برعکس هم بشود و حال انسان عوض شود و خودش از گذشته خودش و گناهش بدش بیاید و از وضع درونی خودش متنقّر شود و بعد از آن هم متغیّر شود. لذا با یک اعلان درونی و توبه بگوید: دیگر راه قبلی را نمی‌روم و به سمت خوبی‌ها قدم برمی‌دارم. این‌ها هست، اما وقتی تبیین می‌فرمایند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ»، یعنی وقتی بیرون رفتی، دیگر این‌طور نیست که خیالت راحت باشد و بستگی به این دارد که انسان، خودش چقدر مراقب باشد.

لذا این را قبلاً هم بیان کردم که ما یک کد اساسی در همه مباحث اخلاقی داریم و آن، این است: مراقبه از ابتدا تا انتهای مراحل وجود دارد. شاید برخی از مراحل اخلاق باید سپری شود و به مرحله دیگری وارد شد، مانند این که می‌گویند: ابتدا مرحله تخلیه و بعد مرحله تخلیه و بعد تجلیه است و ... یا مراحل سבעه‌ای که به عنوان مراحل انسانیت توسط آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی در شذرات المعارف تبیین شده است، اما باز در تمام این مراحل، مراقبه است، یعنی مراقبه حتی الموت! تا زمان مرگ هم انسان باید مراقبه کند و این‌طور نیست که تصوّر کند همین که به مجلس الهی رفتیم، دیگر تمام است.

خنده شیطان به انسان، بعد از بیرون آمدن از مجالس الهی!

ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب، یک نکته بسیار عالی را بیان فرمودند که بنده، خودم آن را از لسان مبارک آیت‌الله العظمی بهجت‌هم شنیدم. فرمودند: یکی از آقایان از مجلس سلطان‌العارفین، سلطان آبادی بزرگ، بیرون آمد و بعد از آن، دو مرتبه داخل رفت و یک مقدار دیگر نشست. دو مرتبه کنار درب رفت و باز هم برگشت و در آن‌جا نشست تا با آقا بیرون برود. ظاهراً خود آقا بیان کرده بودند: چطور مدام می‌روی و دوباره برمی‌گردی؟ گفته بود: وقتی من می‌خواستم از درب بیرون بروم، دیدم ملعون

آنجا ایستاده و می‌خندد - اینها مطالب رسیدنی است و ما تا نرسیم، نمی‌توانیم درک کنیم - به تعبیری یعنی شیطان می‌گفته: تصوّر کردی همین که به چنین مجلسی رفتی، تمام شد؟! نه! من، تو را رها نمی‌کنم. لذا باید مراقب باشیم؛ چون شیطان، این‌طور انسان را زمین‌گیر می‌کند.

پس علت خطورات نفسانی و شیطانی، این است که باور نداریم همان‌طور که خدا همیشه هست، شیطان هم همیشه هست و در همه جا هم می‌آید. البته در آن مکان‌های طاهر نمی‌آید ولی در کنار درب، منتظر است. لذا برای چه اولیاء خدا می‌گویند: حتی در خانه هم، جای مخصوصی را برای نماز خود قرار بدهید؟ چون وقتی در یک جای مخصوص، دائم در حال عبادت و سجده هستی، دیگر شیطان، جرأت ورود ندارد.

وقتی انسان به محضر حضرات معصومین در حرم‌های شریف آن حضرات می‌رسد، در حصن حصین است. اما این‌طور نیست که وقتی از حرم حضرت ثامن‌الحجج (عج) بیرون آمدی، دیگر تمام شده باشد. البته طاهر و پاک شدی، حالت عوض شده و احساس سبکی می‌کنی، اما باز هم مراقبه نیاز است؛ چون شیطان، بیرون در کمین است. در جایگاه‌هایی که انسان برای مباحث اخلاقی به آن مکان‌ها می‌رود و حالش متغیّر می‌شود و وضعش دگرگون می‌شود، انسان در حصن حصین هست، اما تا موقعی که در آنجا هست.

البته راهی هم هست که انسان دائم در حصن حصین باشد که آن را به فضل الهی به مرور بیان می‌کنیم که انسان چه کار کند که این طهارت مجلس را دائم با خود ببرد، طهارت حرم ثامن‌الحجج، طهارت حرم حضرت معصومه، طهارت حرم اُبی‌عبدالله و سایر ائمه اطهار (علیهم صلوات المصلین) را با خودش حمل کند و ببرد و این طهارت مجلس را همیشه و در همه جا داشته باشد و برایش محفوظ باشد. این‌طور نباشد که به تعبیری این طهارت، مقطعی باشد و تا در آنجا هستیم، وجود داشته باشد.

لزوم اتصال دائم به طهارت

البته در اینجا لازم است حاشیه‌ای هم بزنم و بعد به اصل میث برگردم: گرچه خود این هم لطف خداست که انسان در آن طهارت مجلس، طهارت حضور، طهارت محضر و آن حصن حصین باشد. چرا؟ چون انسان تصوّر نکند خودش کسی شده و منقطع از حضرات معصومین (ع) و اولیاء خدا نشود. لذا این که بیان می‌شود: شیطان بیرون مجلس ملافتحلی سلطان آبادیایستاده بود و می‌خندید، همین است؛ یعنی می‌خواهد بگوید: توّر نکن که به مجلس رفتی، تمام است و دیگر پاک شدی. اما این شاید یک لطفی هم باشد که انسان! خودش را منقطع از مطالب الهی نکند. این اتصال که مدام اولیاء از آن، سخن می‌گویند، همین است، اتصال به خوبی‌ها، اتصال به حضرات معصومین (ع).

این که به انسان می‌گویند: پنج بار نماز بخوان، برای اتصال به طهارتی مانند طهارت صلاه است و الا می‌توانست یک‌بار بخواند و بگوید: خوب من که یک‌بار خواندم، خدا هم می‌داند که من در محضر مبارکش، سر به سجده فرود آوردم. معنی‌اش این است: خدا من هر چه که هستم، بنده تو هستم. من در مقابل کسی، رکوع نمی‌کنم و به سجده نمی‌افتم، الا در محضر مبارک تو. حالا ولو سالی یک مرتبه هم باشد، من این بیعت خودم با تو و دور بودنم از شیطان را اعلان می‌کنم.

اما علت این که بیان شده: حداقل پنج مرتبه در شبانه‌روز واجب است که نماز بخوانیم و از علامات فردی که اسلام ناب دارد و شیعه است، این است که در شبانه‌روز، پنجاه و یک رکعت نماز می‌خواند (یعنی با همه نوافل)، این است: انسان دائم متصل شود. خود این اتصال دائم، حصن حصین برای انسان و مراقبه را برای او به وجود می‌آورد. همان مراقبه که بیان کردیم: انسان مراتب را طی می‌کند و بنا نیست همیشه در یک مرتبه بماند، اما در همه مراتب، مراقبه وجود دارد. لذا در این فرمایش نورانی پیامبر اکرم (ص) هم «وَالْعَاقِبَةُ» را برای هر دوی «وَالْحَسَنَاتُ وَالسَّيِّئَاتُ» بیان می‌کند.

هر چه رشد و هدایت بیشتر، ترس از افتادن در ضلالت و گمراهی و لزوم مراقبه هم بیشتر است

پس این که چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، این مطالب را توأمان با هم آوردند، این است که انسان بداند و دائم مواظبت کند. خطاب اولیّه حضرت، خطاب به تمام مردم است و اندازیه است که مراقب و هشیار و مواظب باشند. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ». اگر در جند حق هستی، باید بدانی و مراقب باشی که باطل هم هست. یک نمونه را از باب تذکار بیان می‌کنم که مشخص شود و سریع به بحث برگردیم. این که دیدید بعضی‌ها در جبهه حق بودند، اما وقتی فتن به وجود آمد، در جبهه باطل افتادند، برای این است که این‌ها باور نداشتند که مراقبه باید دائمی باشد. قضایای فتنه ۸۸ هم همین بود. «وَالْهُدَى وَ الضَّلَالَةُ»، وقتی هدایت هست، باید بدانیم که گمراهی‌ها هم هست. اتفاقاً گمراهی‌ها بیشتر است. چقدر ما شبکه‌های ماهواره‌ای داریم که انسان را به ضلالت و گمراهی دعوت می‌کند، اما در مقابلش مگر چند شبکه داریم که انسان را به سمت خدا و اخلاق و انسانیت انسان که مسجود ملائکه الهی است، دعوت می‌کند؟

«وَالرُّشْدُ وَالْعِيَّةُ»، این که بدان رشد هست، بله، انسان هر روزش باید با روز قبلش متفاوت باشد و إلا حسب روایات شریفه، آن کسی که دو روزش مانند هم باشد، مغبون است و به تعبیری باخته است و گرفتار شده است. اما بدان که غی و توقف و گمراهی‌هایی که باعث می‌شود رشد انسان گرفته شود هم هست. تصوّر نکن که من که دیگر مدتی است بحمدلله و المته در مباحث اخلاق هستم، من که دیگر چنین و چنانم، بیست سال، چهل سال، پنجاه سال و ... هست که این‌گونه‌ام، اما چنین کسی باید بداند که تا آخرین لحظات نفس کشیدن، غی هم هست. لذا اولیاء خدا مدام وحشت دارند.

اتفاقاً جوان عزیز! آن‌ها که بیشتر متوجّه می‌شوند، بیشتر هراسان هستند. امثال من هستند که بی‌خیال هستند، اما اولیاء خدا بی‌خیال نیستند. آن‌ها که فهمیدند رشد هست، هر چه رشد می‌کنند و بالاتر می‌روند، اتفاقاً می‌دانند کنار هر رشدی، یک غی و گمراهی و گرفتاری هم هست. لذا بیشتر مراقبه می‌کنند، اشک و ناله بیشتری دارند، رنگ شب‌خیزی‌شان با رنگ شب‌خیزی‌های قبلی‌شان متفاوت است، حالشان متغیّر است.

لذا آن‌طور که خود اولیاء برای امثال بنده افشا کردند، خیلی از این اشک‌ها برای این است: نگران هستند. چون رشد کردند و اگر یک لحظه غفلت کنند، تمام این رشدها از بین می‌رود. اولاً مدّعی نیستند که رشد کردیم. من بارها بیان کردم و استدعا دارم که این را هر روز برای خودمان تکرار کنیم، به خصوص اگر دلمان می‌خواهد سرباز آقا جان، حضرت حجّت (روحی له الفداء) باشیم، این جمله را بنویسیم و هر روز تکرار کنیم و آن جمله، جمله مشهوری است که بارها بیان کردم که باید به همین سبک هم باشد و آن، این است: «هر کس ولو به لحظه‌ای تصوّر کند کسی شده است، همان لحظه، لحظه سقوط اوست». این جمله را مدام تکرار کنیم.

اتفاقاً من که دیگر محاسنم در این راه، سفید شده؛ اگر یک لحظه تصوّر کنم که دیگر تمام است، سقوط کردم. اگر تصوّر کنم من که دیگر بحمدالله و المته ولایی و انقلابی هستم، دیگر بعید است به سمت باطل بروم، همان لحظه سقوط کردم. اگر تصوّر کنم من که دیگر ملبّس شدم و در این لباس روحانیت آمده‌ام، سقوط کردم. اتفاقاً بیشترین ناله و فغان اولیاء خدا برای همین است که هر چه رشد می‌کنند - گرچه برای خودشان رشدی هم نمی‌بینند - بیشتر مواظب و مراقب هستند که به گمراهی نیفتند. چون می‌دانند کنار این رشدها، غی هم هست و پیامبر(ص) هم بالصّراحه دارند بیان می‌فرمایند.

تا اجل نرسیده، عجله کن!

«وَالْعَاجِلَةُ وَالْآجِلَةُ»، بدانند کنار هر عجله‌ای این است که اجل او هم می‌رسد. اجل یعنی وقت و مهلت تمام شد. لذا این‌طور نیست که بگوییم حالا حالاها وقت دارم. اولیاء خدا می‌گویند: وقتی نداریم و عجله می‌کنند. عنوان «حیّ» در «حیّ علی الصّلاة»، «حیّ علی الفلاح»، «حیّ علی خیر العمل»، همین است؛ یعنی بشتابید و عجله کنید. در کار خیر نه تنها حاجت به استخاره نیست، بلکه عجله هم باید باشد؛ چون اگر عجله نکنیم، اجل است که می‌رسد و وقتمان می‌گذرد.

تاریخ را بخوانید و ببینید چه کسانی بودند که در یاری امیرالمؤمنین کمی تأمل کردند و بعدها پشیمان شدند، بر سرشان زدند و گریه کردند که چرا در آن‌جا غفلت کردیم؟! لذا «وَالْعَاجِلَةُ وَالْآجِلَةُ»، یعنی عجله کن، هدایت را دیدی، برو، تمام شد. یعنی برای رشد باید عجله کنی تا به آن برسی. این که بگویی: حالا صبر کنم ببینم چه می‌شود، دیگر تمام است و مرگ می‌آید. ما چه می‌دانیم فردایمان چه خواهد شد؟! چه کسی می‌داند!؟

همان‌طور که یکی از مردان الهی و بزرگوار، حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمّد شجاعیکه مکتوم بودند، رفتند و تمام شد. به قوه مخیّله کسی هم نمی‌رسید که ایشان در این زمان به رحمت خدا روند، اما یک بیماری گرفتند و تمام شد. نمی‌دانیم چه خبر است.

اولیاء خدا در کار خیر و برداشت هدایت و در راه امام زمان، عجله می‌کنند، چون وقتی شناختند، می‌گویند: دیگر جلو می‌رویم و آنچه امام فرمود، انجام می‌دهیم.

حتی شاید یکی از دلایلی که می‌گویند: نماز خواندن در صف اوّل جماعت، ثواب بیشتری دارد، برای همین است که ببینند چه کسانی اوّل می‌آیند. چه کسانی عجله کردند و تا گفتند: «حیّ علی الصّلاة»، آمدند و صف اوّل را تشکیل دادند. لذا یک دلیل و برهان، این است که این‌قدر برای آن، ثواب تعیین می‌کنند. یعنی می‌خواهند بگویند: یک موقع غفلت نکنی، همین که اذان را دادند، بشتابید.

این که بیان می‌شود: نماز باید اوّل وقت خوانده شود تا به آن، عنایت شود. یا این‌گونه تعبیر می‌کنند که وقتی کسی نماز اوّل

و قتش را می‌خواند، کأنّ پشت سر حضرت حجّت دارد نمازش را می‌خواند؛ به این معنی نیست که حتماً حضرت هم همین الآن دارند نماز می‌خوانند؛ چون شاید حضرت در آن زمان، جای دیگری باشد که اتفاقاً افق آن‌جا فرق کند، مثلاً مدینه منوره باشد، در اروپا یا در آمریکا و ... باشد؛ چون همه عالم در ید حجّت خداست. اما یک تعبیر دیگری دارد و آن، این که بدان وقتی حضرت هم در جایی بودند، تا اذان شد، اول کسی که سریع نمازش را می‌خواند، حضرت است، حالا تو هم مثل ایشان باش و اقتدای به عمل حضرت کن.

اگر می‌خواهی خطورات نفسانی و شیطانی، تو را نبرد، عجله کن. اگر در کار خیر، عجله نکنی «وَالْعَاجِلَةُ»، یکی دیگر تو را می‌برد و مهلت از دست می‌رود، «وَالْآجِلَةُ». اگر در مسیر هدایت قدم برداشتی، تو را به ضلالت و گمراهی می‌برند «وَالْهُدَى وَ الضَّالَّةُ». اگر در رشد قدم برداشتی، تو را به غی و گمراهی می‌برند «وَالرُّشْدُ وَالْغَيُّ». اگر در راه خدا قدم برداشتی، بدان شیطان هست و شیطان، تو را با خودش می‌برد «إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ». اگر در حق متزلزل بودی، تو را به باطل می‌برند، «وَالْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ». آن‌هایی که به عنوان ساکتین فتنه بیان می‌شدند، همین‌گونه بودند و برخی از آن‌ها را بردند. برخی هم هنوز که هنوز است باور ندارند. وقتی در کار حق، عجله نکنی، یکی دیگر شما را می‌برد؛ یعنی وقتش می‌گذرد. به وقت باید هشیار و بیدار باشی.

کاسبی که از زمان مرگش مطلع بود!

لذا در ادامه می‌فرمایند: «وَالْعَاقِبَةُ وَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ»، عاقبت چه می‌شود؟ عاقبت همین است که اگر عجله نکنی، یکی دیگر تو را می‌برد. عاقبت این است که نیکی‌ها و بدی‌ها موجود است. «فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ»، آن کسی که در نیکی‌ها و رشد، عجله کرد و جلو آمد، تا به او گفتند: فلان کار، تأمل نکرد، در حسنات قرار دارد.

من این مثال را بیان کردم. خدا آن مرد بزرگوار حاج تقی را رحمت کند. ایشان، کارش این بود که در بازارچه سعادت مولوی، ظروف روی و به خصوص آفتابه را که قدیم رویی رسم بود، درست می‌کرد و در مسجد آیت‌الله انصاری برای نماز می‌رفت. آیت‌الله حاج شیخ عطاءالله انصاری (حفظه الله تعالی) که الآن هم در کبر سن هستند و از شاگردان میرز حضرت امام بودند. ایشان، خیلی به بحث طهارت و نجاست، اهمیّت می‌دادند، طوری که یک مقدار هم به وسواس افتاده بودند. فقط باید حاج تقی، آن آفتابه‌ای را که مخصوص آقا ساخته بود، می‌آورد و آقا با آن، وضو می‌گرفتند.

شب‌ها می‌آید و دخلش را در محراب آقا می‌ریخت و می‌گفت: آقا! خمزش را بردار. آقا یک مرتبه به او گفته بودند: خمس، سالی یک مرتبه است، تو چرا هر شب می‌آوری؟! گفته بود: من دیگر نمی‌آورم، اما اگر فردای قیامت به من گفتند: یک جایی خمس مالت را کم داده‌ای، من یقه شما را می‌گیرم. آقا هم گفته بودند: ما از دست تو چه کار کنیم؟!

ایشان همین که شنیده بود بهتر است انسان روزانه خمس مالش را جدا کند، البته خیلی‌ها همین مورد را هم ماهانه مطرح می‌کنند. اما به هر حال او هم این‌طور شنیده بود و برخی وقتی مطلبی را می‌شنوند، ولو یک عمل به ظاهر مستحبی باشد، سریع تصمیم به انجام آن می‌گیرند. اصلاً عنوان مستحب و مکروه همین است. یکی تا می‌شنود، مکروه است، می‌گوید: خوب انجام نمی‌دهم. اما اگر ما باشیم، هزار توجیه می‌کنیم و می‌گوییم: حرام که نگفتند، گفتند: مکروه است، پس جایز است که انجام بدهیم. یا این که می‌گوییم: گفتند فلان عمل، مستحب است، نگفتند واجب است، حالا انجام ندادیم هم ندادیم. مستحب است؛ یعنی در آن، حبّ وجود دارد و خدا آن را می‌پسندد. حالا ما انجام ندهیم، وجوب که ندارد. برای خودمان توجیه هم می‌کنیم. شیطان ملعون و نفس دون هم می‌آیند و مدام می‌گویند: تو واجبات را هم به خوبی انجام نمی‌دهی، حالا برای ما آمدی و می‌خواهی مستحبات را انجام بدهی؟! تو محرمات را ترک کن و واجبات را انجام بده، خیلی هنر کردی! اما یک موقع می‌بینی تا کسی می‌شنود که مطلبی خوب است که انجام شود، سریع انجام می‌دهد.

حاج عزیز قمی تعریف می‌کرد: غروب بود، داشتم رد می‌شد، حاج تقی من را صدا زد و گفت: بیا این را برای آقا ببر، می‌خواهد وضو بگیرد. گفتم: دم غروب کجا می‌خواهی بروی؟! گفت: من مسافر هستم. تعجب کردم، گفت: این را بردار ببر. آفتابه را بردم و آقا وضو گرفت. بعد دیدیم اتفاقاً برای نماز به مسجد آمد. نماز مغرب را که خواند، دیدند که انگار خسته است، همان‌جا دراز کشید و تمام کرد!

وقتی انسان این‌گونه باشد، ولو به ظاهر یک کاسب هم باشد، چنین عاقبتی پیدا می‌کند. لذا تصوّر نکنید که اولیاء خدا، حتماً کسانی هستند که در لباس مقدّس باشند. البته اگر عالم باشند که نور علی نور می‌شود. اما وقتی می‌داند در کار خیر، باید عجله کند؛ چون اگر انجام ندهد، فرصت از دست می‌رود؛ لذا این کار را انجام می‌دهد. آن وقت چه می‌شود؟ «وَالْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ لَعْنَةُ اللَّهِ». می‌داند آنچه که حسنات هست، همه از خداست.

یعنی آن‌ها که لله را دیدند، نمی‌گویند: حسنات از ماست و می‌دانند که برای خداست. پس لطف خدا هم شامل حالشان شده که حسنات انجام داده‌اند. از طرفی هم می‌دانند که تمام سیئات و گناه از شیطان است، پس اگر می‌خواهم خدایی باشم، معلوم است از اول جلوی خطورات شیطانی را می‌گیرم. چون اگر بخواهم خدایی باشم، می‌دانم جبهه حق و باطل با هم جمع نمی‌شود. خدا و شیطان با هم جمع نمی‌شود. پس به مطالب حسنات می‌روم. هر چه را خوبی هست، از آن خدا می‌داند و لذا به نفس خودش، غره هم نمی‌رود. این‌طور نیست که تصور کند کسی است. هر چه هم بدی، پلشتی، زشتی و سیئات است، از ناحیه آن ملعون لعنه‌الله است، پس مراقبه می‌کند و مراقبه‌اش هم بیشتر می‌شود.

نگاه بد و کاشت بذر شهوت در دل!

می‌داند همین نگاه بد است که آغازگر بدی‌هاست، اما باز هم مراقبه نمی‌کند. حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیه) می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَ التَّطَرُّعَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً» [۳]، از نگاه ناپاک بپرهیز، چون همین باعث می‌شود بذر شهوات در قلب شما کاشته شود و همین بس که فتنه‌های بعدی را برای انسان به وجود می‌آورد. با یک نگاه، دل‌بستگی‌های بعدی به وجود می‌آید و بیچاره می‌شود.

یکی از موارد نگاه بد، نگاه به قدرت، ثروت و ... دیگران و حسرت خوردن هم هست. در حالی که بیان شده: «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» [۴] و نفرمودند: «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَمْرًاكُمْ»، یا «أَغْنِيَاكُمْ»، امیران شما یا ثروتمندان و صاحب‌قدرتان را نفرمودند. مهم، تقواست. اگر ثروت دارد و متقی است، عبدالله تبارک و تعالی، اکرم است. اگر فقیر است و تقوا دارد، باز هم عبدالله تبارک و تعالی، اکرم و گرامی‌ترین انسان‌هاست. لذا مرز، تقوا و غیرتقواست. مرز، نه قدرت است، نه این علم ظاهری. علم حقیقی که نور است و بیان شده: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» [۵]، اما علم ظاهری، مرز نیست. در گرامی‌ترین انسان‌ها نزد خدا، علمائکم هم نفرمود. بلکه تنها فرمود: باتقواترین شما. پس مرز، این‌جاست.

لذا نگاه شهوت همین است، «إِيَّاكُمْ وَ التَّطَرُّعَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً». از این نگاه بد و شهوت‌انگیز پرهیز کن؛ چون شهوت را می‌پروانند، حالا این شهوت می‌تواند شهوت قدرت، مال و ... هم باشد. مدام نگاه می‌کند که دیگری دارد، می‌خواهد به جایی برسد که از او بیشتر داشته باشد. گاهی ثروتمندانی هست که ثروت‌های آن‌چنانی دارند، اما خود را فقیر می‌دانند، چون مدام به بالادستی خود نگاه می‌کنند. اتفاقاً این‌ها در اصل هم بیچاره و فقیر هستند؛ چون همیشه در حرص و ولع هستند و بدبخت و گرفتارند، مدام بیشتر می‌خواهند. قدرت دارد، اما مدام بیشتر می‌خواهد. به آن‌جا می‌رود که به ریاست جمهوری برسد و مدام بر قدرت خود بیفزاید. این هم شهوت است که انسان را گرفتار و بیچاره می‌کند.

حتی آن‌هایی که الآن اعلان شورای رهبری می‌کنند، یک معنی‌اش این است که آن‌ها هم دلشان می‌خواهد رهبر باشند. وقتی انسان این بذر شهوت را در دل خود کاشت، همین می‌شود که انسان گرفتار می‌شود.

راه برنده شدن: نهیب زدن همیشگی به نفس

اما یک عده از اولیاء خدا فقط نگاهشان این است که می‌خواهیم بنده باشیم. لذا باید نگاهمان را عوض کنیم. خطورات نفسانی و شیطانی، این است، که باید مراقب باشیم. ما یادمان رفته که کنار الله، شیطان است. یادمان رفت کنار هدایت، ضلالت و کنار رشد، غی است. اما اولیاء خدا همیشه این‌ها را برای خود یادآوری می‌کنند و مدام به خودشان نهیب می‌زنند.

اولیاء خدا می‌گویند: اگر می‌خواهی برنده باشی، همیشه به نفس خودت نهیب بزن. اصلاً دنیا و جلواتش را نبین که چه کسی رئیس و چه کسی مرئوس است. این‌ها را دور بریز. این‌ها که مقام انسانیّت نیست.

جدا شدن امام‌المسلمین با سرعت نور از هم‌زمانشان!

مثل خود امام‌المسلمین، نائب امام زمان. باور یقینی و وجودی ایشان این بود که اصلاً بعد از ریاست‌جمهوری - که آن هم امر امام‌بود و خود ایشان اصلاً نمی‌خواستند ورود پیدا کنند و دور دوم هم قصد شرکت نداشتند. اما هر جایی که امر بوده، پذیرفتند - به مشهد بروند و به دنبال درس و بحث خود باشند. البته فرموده بودند: اگر امام امر کنند که به یکی از پاسگاه‌های ژاندارمری در لب مرز، مثلاً سیستان و بلوچستان برو، اطاعت می‌کنم و می‌روم. لذا چون ایشان به دنبال ریاست و ... نبودند، خدا هم این‌گونه ایشان را بالا برد. الآن هم غره به رهبری خود نمی‌روند، مردان خدا اصلاً در این وادی‌ها نیستند. تکلیف الهی هر چه باشد، انجام می‌دهند. این‌ها که برای انسان، انسانیّت نمی‌آورد. اگر عزیز دل‌هاست، نه به واسطه این که در این پست هستند؛ به این واسطه است که نائب امام زمان هستند و در آن تقوا، چنان رشد کرده و جلو رفته که همان آقایی که امروزه بحث شورایی شدن را مطرح می‌کند، گفته: ما بعد از رهبری ایشان دیدیم که ایشان مانند سرعت نور از ما جلو می‌زند و چیزهایی را

می‌بیند که ما نمی‌بینیم.

انسان باید در تقوا رشد کند و مراقب باشد. خواطر شیطانی و نفسانی یعنی این. اگر دقت نکردیم همین می‌شود که امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «الشَّهَوَاتُ مَصَايِدُ الشَّيْطَانِ» [۶]، این خواهش‌های نفسانی، دام‌های شیطان است که این‌چنین دام پهن می‌کند و من و شما را گرفتار می‌کند و به ناکجاآباد می‌برد.

دفاع از حرم آل‌الله(ع) هم وقتی شرافت پیدا می‌کند که به قصد انجام تکلیف و برای رضای خدا باشد

لذا ما باید به دنبال بندگی خدا برویم. گاهی بندگی خدا در جبهه جنگ است. گاهی دفاع از آستان حضرات معصومین و حرم آل‌الله(ع) است، آن، بندگی خداست. گاهی تدریس است. گاهی پذیرفتن مسئولیت است. هر چه که تکلیف الهی بود، آن بندگی خدا می‌شود. اما این‌ها خودش به تنهایی شرافت ندارد. حتی دفاع از حرم هم خودش شرافت ندارد، چون به انسان، امر می‌کنند، آن وقت شرافت پیدا می‌کند. به تعبیر دیگر، ما مکلف هستیم و به سنّ تکلیف رسیدیم، حالا اگر هر جا به ما گفتند: تکلیف شما این است، بگوییم: چشم و فقط برای خدا انجام بدهیم، بندگی خداست.

حتی اگر کسی نعوذبالله بگوید: من می‌روم که جز شهدا محسوب شوم، معلوم است که نفهمیده تکلیف یعنی چه. باید گفت: چون دفاع از آستان قدس حضرات معصومین(ع)، تکلیف است، من می‌روم، می‌کشم برای خدا، اگر کشته شدم هم برای خدا. لذا باید دید که تکلیف من چیست. نه این که بروم تا به من هم بگویند: شهید. این که دیگر نفس دون می‌شود و باید خیلی مواظب باشیم.

فردی بود که پسرش از دنیا رفته بود. این پسر خیلی دلش می‌خواست که برای دفاع از حرم آل‌الله(ع) برود، اما نمی‌گذاشتند. بعد که در تصادف از دنیا رفت، پدرش بیان کرد: کاش می‌گذاشتیم می‌رفت، حداقل آن‌طوری شهید بود. این، غلط است. اگر بگوییم: من برای خدا می‌روم، حالا در مأموریت هم تصادف می‌کنی و... و... اصلاً حبّ اهل‌بیت(علیهم صلوات المصلین) هم همین است دیگر، «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً» [۷]. وظیفه چیست، اگر وظیفه‌اش را انجام دهد، شهید است. مجلس وعظ باشد، شهید است. مجلس رزم باشد، شهید است. اما مهم این است که برای خدا باشد. اما اگر نعوذبالله هیچ کدام برای خدا نباشد و خطورات نفسانی و شیطانی بیاید و بر او غلبه کند، از دنیا هم رفته باشد، «حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» [۸] است و گرفتار می‌شود.

پس این روایت شریفه که پیامبر فرمودند، خیلی جالب بود. حضرت به همه مردم هشدار دادند که مردم بدانید! جز این نیست که هر جا خدا هست، شیطان هست «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ». حقّ هست، باطل هم هست «وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ». هدایت هست، ضلالت هم هست «وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالَةُ». «وَ الرُّشْدُ وَ الْعِي وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْآجِلَةُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ لَعَنَهُ اللَّهُ»، باید خیلی مراقب بود.

خدایا! ما را از خواب غفلت بیدار بگردان و ما را آنی و کمتر از آنی به حال خودمان وامگذار.

راهی برای در امان بودن از فتنه‌های آخرالزمان!

یکی از راه‌هایی که دائم بیان کردم و باز هم بیان خواهم کردم و شما هم مدام برای خودتان تکرار کنید، برای این که انسان، در حصن حصین باشد و از غلبه خطورات نفسانی و شیطانی در امان باشد، یاد آقا جان، حضرت حجت(روحی له الفداء) است. این یاد، روح انسان را جلا و صفا می‌دهد و بسیار اثرگذار است. همه مجلس یک طرف و این لحظات آخر که در مورد آقا صحبت می‌شود و حال شما متغیر می‌شود، یک طرف است. این را کم ندانید.

برای این که بخواهیم دائم به یاد آقا باشیم، حداقل هر ساعت، یک دعای سلامتی برای آقا جان بخوانیم. البته اگر دعا‌های دیگری هم خواندی، اشکال ندارد، مثلاً برخی می‌پرسند که می‌شود دعای فرج «الهی عظم البلاء» را بخوانیم که می‌گوییم: بله، آن هم اشکالی ندارد. اصلاً راه هدایت، همین است که انسان به دنبال حضرت باشد، «اللَّهُمَّ عَرِّقْنِي تَقْسَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا لَمْ تُعَرِّقْنِي تَقْسَكَ لَمْ أُعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّقْنِي رَسُولَكَ لَمْ أُعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّقْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا لَمْ تُعَرِّقْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي». اگر انسان، نسبت به حجت خدا معرفت نداشته باشد، دیگر گمراه شده و دینی ندارد، «ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

مگر می‌شود کسی هر ساعت یاد آقا جان باشد (بیان کردم که اوایل، ساعتت را کوک کن، در موبایلت هشدار بگذار تا هر وقت زنگ خوردی بدانی که باید یاد آقا باشی و حداقل یک دعای سلامتی بخوانی و همان‌طور که از خدا می‌خواهیم هر ساعت

مراقب و محافظ و سرپرست آقا جانمان باشد، ما هم هر ساعت به یاد ایشان باشیم) آن وقت آقایی که خودش فرموده: من شما را هیچگاه فراموش نمی‌کنم، از او یاد نکند؟! آقا خیلی کریم‌تر از آن است که من و شما بتوانیم درک کنیم. ما هنوز کرامت حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) را به خوبی درک نکردیم. کما این که کرامت خود ذوالجلال و الاکرام، آن اکرم الاکرمین را هم خوب درک نکردیم و متوجه نشدیم.

بزرگان فرمودند: چه کسی می‌گوید رسیدن به محضر مبارکش سخت است. ما که نرسیدیم، نمی‌فهمیم. اما آن‌ها که رسیدند، حرفشان، صدق است. می‌گویند: اگر من و شما هم به یاد آقا باشیم، ... آقا، خیلی کریم هستند، عنایت می‌کنند.

علامه بحر العلوم بیان می‌کند: هر چه من به دیدن آقا رفتم، آقا این قدر بزرگواری کردند که بازدید من را پس دادند و من از خجالت، آب می‌شدم. ردوران ما دوران عجیبی است. خدا گواه است اگر در این دوره به یاد آقا باشیم، با قدما فرق می‌کنیم. شیخنا الاعظم، حضرت مفید (روحی له الفداء و سلام الله علیه) درست فرمودند. به ایشان گفتند: آقا! کسی می‌تواند مانند شما باشد. فرمودند: چرا نمی‌شود، برتر از من هم می‌توان شد (اما من می‌گویم: واقعاً کسی نمی‌تواند مانند ایشان بشود، آقا جان به ایشان، «أخ السَّدید» فرمودند، دیگر کسی مانند ایشان نیست. حتی لفظ مفید را هم آقا به ایشان هبه کردند و فرمودند: «انت المفید بحقاً» و إلا اسم ایشان، محمد بن محمد بن نعمان است)؛ چون زمان ما زمانی بود که این همه امکانات گناه وجود نداشت، در زمان ما وقتی نیمه شب بلند می‌شدی، صدای ناله‌ها را می‌شنیدی، هنگام صبح، صدای قرآن بلند می‌شد. در سرمای سوطان هم مؤذن‌ها به مساجد رفته و اذان می‌گفتند. اهل عبادت و عرفا زیاد بودند. اما در زمان شما، وسایل گناه، ماهواره‌ها و فسق و فجور زیاد است.

لذا عزیزان! الآن اگر یاد آقا باشید، زود رشد می‌کنید و رشدتان زیاد می‌شود. آقا جان، کریم است و خوب عنایت می‌کند. چون آخرالزمان است، خدا مدام حراج کرده و مرحمت می‌کند. می‌فرماید: هر کس می‌خواهد، بیاید درب باز است.

بزرگان اطراف آقایی جمع می‌شدند تا یک چیزی به آن‌ها بگویند، بعد از مدّت‌ها اصحاب لیل می‌شدند تا از آقا نکته‌ای بشنوند. اما این دوران، پر است و تند تند می‌دهند، این قدر فراوانی نعمت و مطلب است که قبلاً این طور نبود. برای این که آقا به تعبیر عامیانه چوب حراج است.

به خصوص آقا بارها به بزرگان و اعظم ما فرموده‌اند که من جوان‌ها را خیلی دوست دارم. گفتند: آقا جان! ما چگونه مردم را به شما متصل کنیم؟ فرمودند: جوان‌ها بیشتر به یاد من باشند، آن‌ها را با من آشتی بدهید.

آقا جان خیلی جوان‌پسند هستند. هر ساعت به یاد ایشان باشید. اگر فراموش کردید، قضا کنید. هر ساعتی می‌خواهی بخوابی، برای آن ساعتی هم که خواب هستی، بخوان. ببین چه عنایتی می‌شود.

یکی دیگر از مطالب هم این است که آن زمان که می‌خواهی بخوابی، وقتی برق‌ها خاموش شد، سلامی به آقا بده و دقایقی را با ایشان حرف بزن. بگو: آقا جان! دوره آخر الزمان است، نائبت را یاری کن. آقا جان! فتنه‌ها زیاد است، فتنه اکبر در راه است، «الدعاء یرد القضاء» خودت دعا کن، ما هم دعا می‌کنیم که ان شاء الله فتنه اکبر نباشد و تمام شود. آقا! کمک کن من در فتنه به بیراهه نیفتم و گرفتار نشوم. نفس دون من را گرفتار نکند. حبّ به دنیا من را فریب ندهد. حبّ به دنیا که رأس کلّ خطاهاست، من را به خطای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... نندازد، شهوت من را فرا نگیرد و گرفتار نشوم. این ظواهر و جلوات دنیا من را فریب ندهد. آقا جان! من جوان می‌خواهم سربازت باشم، این طور با آقا حرف بزن. بگو: آقا جان! نکند ماهواره‌ها، نکند شبکه‌ها، نکند این گروه‌های اجتماعی من را از بین ببرد. نکند من با این کانال‌ها از آن کانال حقیقی و صراط مستقیم دور شوم و به صراط جحیم بروم. آقا جان! دست من را بگیر، تو کریمی.

به آقا سلام بده و یک فاتحه برای مادرش بخوان. بگو: آقا جان! شنیدم مادرتان، حضرت نرجس خاتون را خیلی دوست دارید. آقا جان! کلید ورود به قلب شما، مادران است، به حقّ مادران، نرجس خاتون عنایتی کنید و دست من را بگیرید. کمک کنید.

آقا جان! من می‌دانم امشب یک عده مرده‌اند (اگر بتوانید هر شب نماز لیلۀ الدّفن بخوانید، خیلی خوب است، اثراتی دارد که حالا بیان خواهم کرد) نکند من بمیرم بدون این که امام را بشناسم، «ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی». نکند دینم را از من بگیرند و من متوجه نباشم، آقا جان! دستم را بگیر به جان مادرت نرجس خاتون... ن. . این طور حرف بزن، اشک بریز و ناله کن، نمی‌دانید این اشک‌ها چقدر صفا دارد و چقدر در تاریکی نور می‌دهد و چقدر آتش خشم و غضب را می‌خواباند، آتش جهنم را خاموش می‌کند و شیطان از این اشک‌ها بسیار ناراحت است. اشک بریز. اصرار کن به چشمت و اشک بریز.

گر دیدی چشمت یاری نکرد، گاهی، نه همیشه، بگو: آقا جان! شنیدم دو بانوی دیگر را هم خیلی دوست داری، آقا جان! به حقّ

زینب کبری، عمّه جانت، به حقّ مصائبی که تحمل کردند، دست من را بگیر. اصرار کن و این دو بانو را واسطه قرار بده و بگو: مگر می‌شود من هم مادر گرامی‌تان و هم عمّه جانت، زینب که مصائبش قلب شما را جریحه‌دار کرد بیاورم و شما به من عنایت نکنید؟! هنوز که هنوز است شما گریه می‌کنید و گفتید: من شبانه‌روز بر مصائب جدّم گریه می‌کنم و یکی از مصیبت‌های دردآور آن برای شما داغ‌های عمّه جانت زینب است، آن موقع که دید این بچه‌ها را می‌زنند، خود را سپر قرار داد، حمید بن مسلم می‌گوید: یک موقع دیدم معجز از سر زینب کبری کشیدند، آقا جان! نمی‌خواهم ناراحتتان کنم، می‌خواهم به آن لحظات دستم را بگیرد. جلوات دنیا من را فریب داده، کمکم کن قربانت بروم.

یک مواقعی هم این‌طور بگو، البته این را خیلی کم بگو که آقا را اذیت نکنی، بگو: آقا جان! شنیدم آن مادر را هم خیلی دوست داری، آن مادری که وقتی مابین در و دیوار قرار گرفت (درست است ایّام ولادت و سرور است، امّا ایّام بستری شدن مادر هم هست)، وقتی درب سوخت و میخ داغ شد و آن نانجیب به درب لگد زد، مادر مابین در و دیوار صدا زد: «یا فضة خذینی»، یعنی فضّه بیا، محسنم شهید شد و جنینم دارد می‌افتد. یک صدا هم زده باشد، فرموده: «یا علی ادرکنی» چون ترسید امیرالمؤمنین قبض روح شود. امّا علامه امینی می‌گوید: سومین صدای او این بود: «این ولدی المهدی» پسر مهدی کجاست؟ آقا جان به آن لحظات که مادر شما را صدا زد، به فریادم برس و دستم را بگیر.

.....

[۱]. اصول کافی، ج: ۲.

[۲]. نساء/ ۷۶.

[۳]. تحف العقول، ص: ۳۰۵.

[۴]. حجرات/ ۱۳.

[۵]. مصباح الشریعه، ص: ۱۶.

[۶]. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۸.

[۷]. جامع‌الخبار، ص: ۱۶۶.